


## از همه مهربان تر

می خواستم همه چیز را درباره‌ی خدا بدانم. از خانه بیرون رفتم. درختان با برگ‌های سبز و قامت بلند، ایستاده بودند. زیر درختی، گلی تازه شکفته دیدم. گفتم: «چه گل زیبایی!» گل بلخندی زد و گفت: «من زیبا هستم اما خدا از همی گل‌ها زیباتر است. او آفریدگار من است. آن که مرا آفریده، از همه زیباتر است.»



نسیم آرام می‌وزید و دست مهربان خود را بر سر گل‌ها و برگ‌ها می‌کشید. گفتم: «نسیم چه مهربان است!» چهره‌ام را نوازش کرد و گفت: «من مهربانم اما خدا از همه مهربان تر است. او آفریدگار من است. آن که مرا آفریده، از همه مهربان تر است.»



ناگهان آسمان ابری شد. ابرها به هم پیوستند  
و باران گرفت. گفتم: «اگر باران بر درختان و دانه‌ها  
نمی‌بارید، آن‌ها تشنه می‌ماندند؛ رودها و دریاها  
خشک می‌شدند و هیچ انسان و حیوانی زنده نمی‌ماند.»  
در این هنگام، ابر غرید و گفتم: «خدا دوست  
انسان‌هاست. خدا همی موجودات را  
دوست دارد. اگر لطف و محبت خدا  
نبود، هیچ ابری نمی‌بارید.»

به خانه برگشتم. پدر و مادرم درباره‌ی کتابی که خوانده بودند، صحبت می‌کردند. گفتم:  
«خوش به حال شما که همه چیز را می‌دانید» پدر با مهربانی گفت: «عزیزم، دانای از همه  
خداست. او همه چیز را می‌داند و دوستدار کسانی است که می‌خواهند بدانند، تا زندگی بهتری  
داشته باشند.»

گفتم: «پدر، نزدیک‌ترین جایی که بتوانم خدا را در آن پیدا کنم، کجاست؟» به قلب  
من اشاره کرد. ناگهان احساس کردم کسی دارد در قلبم در می‌زند. حالا هر وقت بخوام خدا  
را جست‌وجو کنم یا با او حرف بزنم، خوب می‌دانم کجایم تا او پیدا شود.

## فعالیت‌ها

### درک و دریافت

۱. از کجا می‌فهمیم که خدا مهربان است؟
۲. خدا زیباست؛ زیبایی خدا را در چه چیزهایی می‌توان دید؟
۳. چگونه می‌توانیم با خدا حرف بزنیم؟
۴. .... \*

### واژه‌آموزی

- الف) آفرید + گار = آفریدگار ← آفریننده  
پرورد + ..... = ..... ←  
آموز + ..... = ..... ←
- ب) آیا در جمله‌های زیر، کلمه‌ی «گرفت» معنای یکسانی دارد؟  
علی توپ را گرفت.  
خورشید گرفت.
- .....

### نکته‌ها

۱. به این دو جمله توجه کن:  
پدر با مهربانی گفت: «عزیزم، خدا از همه داناتر است.»  
گفتم: «پدر، نزدیک‌ترین جایی که بتوانم خدا را در آن پیدا کنم، کجاست؟»  
در دو جمله‌ی بالا، کلمه‌ی پدر چگونه خوانده می‌شود؟ در جمله‌ی دوم، پدر را صدا می‌زنیم. به کسی یا چیزی که آن را صدا بزنیم یا مخاطب قرار دهیم، منادا می‌گوییم. منادا معمولاً با یکی از نشانه‌های «ای، یا و...» به کار می‌رود مانند: ای خدا / یا علی.
۲. گل‌ها یعنی چند گل.  
موجودات یعنی چند موجود.

\* دانش‌آموز عزیز، همیشه، سؤال آخر و جواب آن را خودت بگو.





درختان یعنی چند درخت.

در زبان فارسی، برای جمع بستن از «ها»، «ان» و «ات» استفاده می‌کنیم. آیا می‌توانیم این سه نشانه را به جای یک‌دیگر به کار ببریم؟ مثال بیاورید.



۱. اگر لطف و مهربانی خدا نبود، چه اتفاقی می‌افتاد؟

۲. آیا به جز صفاتی که در درس برای خدا آمده است، صفات دیگر او را می‌شناسی؟ نام ببر.

۳. نمونه‌ای از مهربانی خدا به خود و خانواده‌ات را بگو.

۴. ....



۱. در تابستان چه کتاب‌هایی خواندی؟

۲. موضوع آن‌ها چه بود؟





## خدا

به مادر گفتم: «آخر این خدا کیست؟  
که هم در خانه‌ی ماهست و هم نیست  
تو گفتی مهربان تر از خدا نیست  
دمی از بندگان خود جدا نیست  
چرا هرگز نمی‌آید به خوابم؟  
چرا هرگز نمی‌گوید جوابم؟  
نماز صبحگاهت را شنیدم  
تو را دیدم، خدایت را ندیدم.»  
به من آهسته مادر گفت: «فرزند!  
خدا در دل خود جوی یک چند  
خدا در رنگ و بوی گل نمان است  
بهار و باغ و گل از او نشان است  
خدا در پاکی و نیکی است، فرزند!  
بود در روشنایی‌ها خداوند.»

پروین دولت‌آبادی



# نهادها



## باغچه‌ی اطفال

من کودکی کنجکاو و فعال بودم. کتاب می خواندم؛ شعرهای کودکانه می سرودم و به نقاشی عشق می ورزیدم. شب‌ها وقتی همه می خوابیدند، بیدار می ماندم و در اندیشه‌های دور و درازی فرو می رفتم. من با افکار کودکانه‌ی خود، راه‌های تازه‌ای برای بهتر زیستن می جستیم.





پس از آن که دوره‌ی مکتب را به پایان رساندم، نزد پدرم شاگردی کردم تا حرفه‌ی او را بیاموزم. من از پدر، بنایی و قنّادی را یاد گرفتم ولی هیچ‌یک از این کارها، مرا راضی نمی‌کرد. پدرم برای کار به قفقاز\* رفته بود. من نیز به آن جا رفتم و در یکی از مدرسه‌هایی که به روش جدید اداره می‌شد، برای آموزگاری پذیرفته شدم. سپس، به این کار دل بستم و در آن شوق فراوان از خود نشان دادم؛ زیرا دریافته بودم که آموزگاری شغلی است که با آن بهتری توان به جامعه و مردم خدمت کرد.





پس از مدتی به ایران آمدم تا به میهنم خدمت کنم. در ایران، دریافتم که کودکان، پیش از رفتن به مدرسه یا در کوچه و بازار سرگردان اند یا استعداد آن ها در کج خانه ها خاموش می شود. به این سبب، به فکر اقدام در تبریز کودکانی دایر کنم. این نخستین کودکانی بود که در ایران دایر شد و من آن را باغچه‌ی اطفال نامیدم.

در همان روزهای نخست، مادری کودک خود را به باغچه‌ی اطفال آورد و گفت: «مدرسه‌های دیگر، فرزندم را نمی‌پذیرند.» او راست می‌گفت؛ زیرا آن‌ها نه تنها نمی‌توانستند به کودکان خواندن و نوشتن بیاموزند بلکه از نگهداری او نیز عاجز بودند.

تا آن هنگام، در کشور ما کسی به فکر کودکان ناشنوا و کم‌شنوا نیفتاده بود؛ به همین دلیل، استعدادشان پرورش نمی‌یافت. آن روز، وقتی پسرک را در باغچه‌ی اطفال نگه داشتم، اندیشیدم چگونه می‌توان به کودکانی که نه می‌شنود و نه حرف می‌زند، خواندن و نوشتن آموخت. شنیده بودم در اروپا، کسی الفبایی اختراع کرده است که این‌گونه کودکان را به کمک آن، باسواد می‌کنند. من هم از آن پس، روزها و شب‌های بسیاری را در کار ابداع الفبای ویژه‌ی ناشنوایان گذراندم تا به مقصود رسیدم. سپس، چند کودک ناشنوا را دیگر را هم در باغچه‌ی اطفال پذیرفتم.

اولیای این کودکان هرگز باور نمی‌کردند که فرزندان کرو لالشان، خواندن و نوشتن بیاموزند ولی در پایان سال تحصیلی، این کودکان مانند دیگران امتحان دادند و قبول شدند.



روزی که این کودکان در تبریز امتحان می دادند، حیاط و بام مدرسه لبریز از مردمی بود که به تماشای آنان آمده بودند؛ زیرا برای مردم باور کردنی نبود که کودکان کم شنوا هم بتوانند بخوانند و بنویسند و حرف بزنند.

\*\*\*





آن چه خواندیم، شرح حال کوتاهی درباره‌ی معلمی دل‌سوز و مهربان و دوست  
کودکان، جبار باغچه‌بان، است. باغچه‌بان مرد بزرگی بود. سرگذشت این انسان بزرگ  
و نوآور و توانا، پیوسته سرمشق کسانی است که با دست خالی و با اعتماد به خود، با نیروی  
پشتکار و اراده و صبر و بردباری، می‌خواهند کارهای بزرگی انجام دهند؛ به مردم میهن خود  
خدمت کنند و خدا را از خویش خشنود سازند.

درک و دریافت

۱. باغچه‌بان در دوره‌ی کودکی چه افکاری داشت؟
  ۲. چرا باغچه‌بان به شغل آموزگاری علاقه داشت؟
  ۳. از سرگذشت باغچه‌بان چه درسی می‌توان گرفت؟
  ۴. کدام صفت برای باغچه‌بان مناسب‌تر است؟ چرا؟
- دل سوز      متفکر      کوشا      بردبار      نویسنده      نوآور
- ..... ۵.

واژه‌آموزی

الف) خود + کار = خودکار

روز + نامه = روزنامه

کتاب + خانه = کتابخانه

بعضی از کلمه‌ها دو قسمت دارند و هر قسمت آن‌ها معنایی جداگانه دارد اما وقتی با هم به کار می‌روند، کلمه‌ای تازه با معنایی جدید می‌سازند.

با افزودن یک کلمه‌ی دیگر به کلمه‌های سر، گل و خرّم کلمه‌های جدیدی بساز.

ب) افکار = فکرها

اطفال = طفل‌ها

اعمال = عمل‌ها

پیش‌تر خواندیم که کلمه‌ها با «ها» و «ان» و «ات»، جمع بسته می‌شوند. گاهی اوقات کلمه‌ها به شکل‌های دیگری هم جمع بسته می‌شوند که هیچ علامت و نشانه‌ای ندارند مانند کلمه‌های افکار، اطفال، اعمال. آیا می‌توانی بگویی جمع کلمه‌ی «عضو» چیست؟



## نکته‌ها

الف) سرگذشت این انسان شریف و این دوستِ بزرگِ بچه‌ها، سرمشقِ دیگران است. کلمه‌های «شریف» و «بزرگ»، باغچه‌بان را بیش‌تر به ما معرفی می‌کنند. به این کلمه‌ها **صفت** می‌گویند. بین اسم و صفتِ پس از آن «-» می‌آید؛ مانند: پسرِ خوب. حالا تو هم دو صفت برای درخت بگو.

ب) یوز پلنگ از اسب سریع‌تر می‌دود. یوز پلنگ سریع‌ترین حیوان دونده است. هر وقت چیزی را با چیز دیگری مقایسه کنیم، «تر» به کار می‌بریم اما هر وقت بخواهیم آن را با بقیه‌ی چیزها مقایسه کنیم، از «ترین» استفاده می‌کنیم.

## گفت و شنود

۱. برای کمک به نیازمندان، چه پیشنهادی داری؟
۲. آیا شیوه‌ی آموزش الفبا به کودکان ناشنوا، با بچه‌های دیگر یکی است؟ چرا؟
۳. آیا معلول یا جانبازی را می‌شناسی که به پیشرفت‌های علمی زیادی دست یافته باشد؟
۴. «خواستن، توانستن است» با درس چه ارتباطی دارد؟
۵. ....

## فعالیت‌های ویژه

۱. کتاب جدیدی که در کلاس خواندید، چه پیام یا نتیجه‌ای داشت؟
۲. چند نفر از دانش‌آموزان، مفاهیمی را با سر و دست نشان بدهند و در کلاس اجرا کنند و بقیه‌ی دانش‌آموزان معنای آن‌ها را بگویند.

## سال‌های دور از خانه

به نام خدا

خدمت خواهر مهربانم، گل رخ خانم

سلام. امیدوارم حال تو، مادر و بابا و بی بی جان و آقا جان خوب

باشد. دلم برای همه‌ی شما خیلی تنگ شده است. راستی، حال

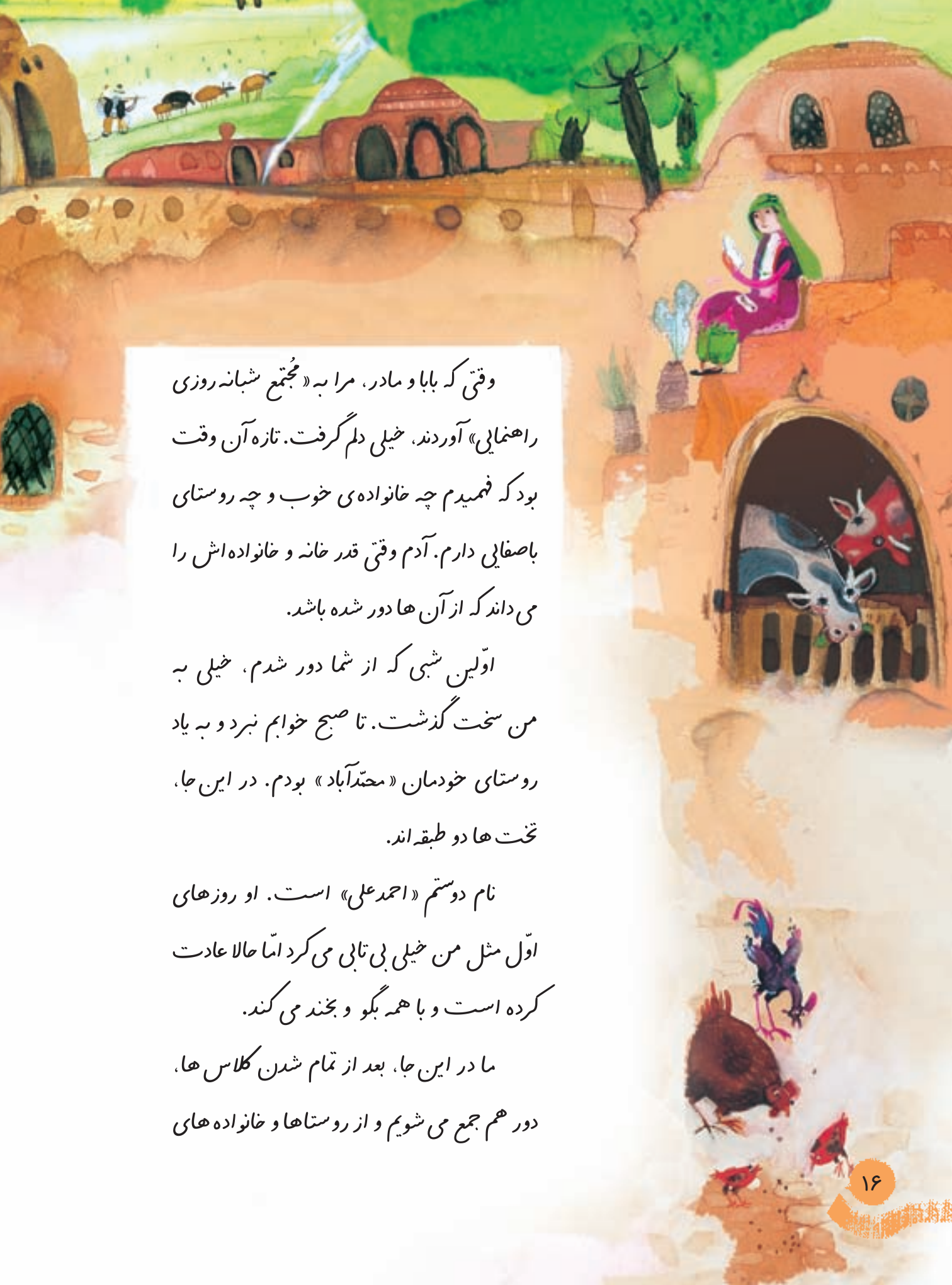
زاغی\* چه طور است؟ اگر باز شیطانی کرد و خودش را توی کاسه‌ی

آب گوشت آقا جان انداخت و یک سیب زمینی

برداشت و در رفت، او را دعوا نکنید. وقتی خودم

آدم، نصیحتش می‌کنم که دیگر از این کارها نکند.





وقتی که بابا و مادر، مرا به «مجمع شبانه روزی  
راهنمایی» آوردند، خیلی دلم گرفت. تازه آن وقت  
بود که فهمیدم چه خانواده‌ی خوب و چه روستای  
باصفایی دارم. آدم وقتی قدر خانه و خانواده‌اش را  
می‌داند که از آن‌ها دور شده باشد.

اولین شبی که از شما دور شدم، خیلی به  
من سخت گذشت. تا صبح خوابم نبرد و به یاد  
روستای خودمان «محدآباد» بودم. در این جا،  
تخت‌ها دو طبقه‌اند.

نام دوستم «احمدعلی» است. او روزهای  
اول مثل من خیلی بی‌تابی می‌کرد اما حالا عادت  
کرده است و با همه بگو و بخند می‌کند.  
مادر این جا، بعد از تمام شدن کلاس‌ها،  
دور هم جمع می‌شویم و از روستاها و خانواده‌های

A colorful illustration of a village scene. In the background, there are several round, mud-brick houses with arched windows and doors. Some windows have colorful curtains. A large tree with green leaves stands on the left. In the foreground, a woman wearing a purple headscarf and a green dress is sitting on a patterned rug, holding a slice of orange. To her right, there is a large, glowing orange object, possibly a lantern or a piece of art. The overall style is artistic and folk-art inspired.


خودمان حرف می‌زنیم.

لهجی بچه‌های این جا با هم تفاوت دارد ولی همه  
با هم دوستیم و کم‌کم داریم مثل یک خانواده‌ی بزرگ  
می‌شویم. راستی، این احمد علی تمام نان‌های روغنی مرا  
خورده اما قول داده است که از روستای خودشان برایم  
جوزقند بیاورد.

خواهر خوبم، قدر خانه و خانواده را بدان و خوب  
درس بخوان. بعد هم دعا کن در روستای مایک مدرسه‌ی  
راهنمایی باز بشود تا من پیش شما برگردم. از طرف من به  
همه سلام برسان.

برادرت، عبدالله هاجرآبادی





به نام پروردگار

برادر عزیزم، عبدالله جان

سلام. نامه ات رسید. حال همه ی ما خوب است و به تو سلام می رسانیم. حال زاغی هم خوب است. می دانم که دور از خانواده به تو خوش نمی گذرد اما به قول بابا، اگر آدم بخواهد در زندگی پیشرفت داشته باشد، باید سختی ها را تحمل کند. راستی، برایت یک خبر خوش دارم؛ قرار است به زودی در این جایک مدرسه ی راهنمایی باز کنند. آن وقت بچه ها از چهار روستای نزدیک به هم، به روستای مامی آیند و درس می خوانند. بابا می گوید: «عیب کار این است که اهالی هر چهار روستای خواهند مدرسه در روستای آن ها باشد تا بچه هایشان سختی نکشند.» آقا جان هم به شوخی می گوید: «خوب است مدرسه را توی بیابان، بین چهار روستا بسازند تا هیچ کس گله نکند.» اگر در این جا مدرسه ی راهنمایی باز شود، تو هم می آیی و پیش مامی مانی. من هم دو سال دیگر همین جا درس می خوانم. همیشه به یادت هستیم.

کسی که با کسی دل داد و دل بست    به آسونی نمی تونه کشته دست

خواهرت، گل رخ هاجر آبادی

«هوشنگ مرادی کرمانی»

## فَعَالِيَتَهَا

### درک و دریافت

۱. عبدالله می گوید: «آدم وقتی قدر خانه و خانواده اش را می داند که از آن ها دور شده باشد»، منظور او از این جمله چیست؟
۲. گل رخ در نامه ی خود از چه موضوعاتی صحبت کرده است؟
۳. مفهوم بیت آخر درس چیست؟
۴. ....

### واژه آموزی

دَقَّتْ كُن.

خوابگاه ← جای خوابیدن  
دانشگاه ← جای آموختن دانش  
حالا بگو:

ایستگاه یعنی .....  
فرودگاه یعنی .....  
صبحگاه یعنی .....  
شبانگاه یعنی .....

### نکته ها

الف) خواندیم:

کسی که با کسی دل داد و دل بست      به آسونی نمی تونه کشه دست

فارسی نوشتاری

فارسی گفتاری

آسانی

آسونی

نمی تواند

نمی تونه

کشد

کشه

حالا، چند کلمه ی دیگر بگو که شکل گفتاری و نوشتاری آن ها با یکدیگر تفاوت داشته

باشد.



ب) آن چه خواندیم، نامه‌ی عبدالله به گل‌رخ و پاسخ گل‌رخ به عبدالله بود. آن‌ها در این نامه‌ها، درباره‌ی موضوعات گوناگونی برای هم نوشته بودند. تو هم می‌توانی مثل عبدالله و گل‌رخ، نامه بنویسی و شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها و اتفاقات گوناگون را در آن بیاوری و برای دیگران بفرستی. به این گونه نامه‌ها که بیش‌تر مطالب آن‌ها خصوصی است، **نامه‌های دوستانه** می‌گویند. نامه‌های دوستانه را با خطّ خوش و خوانا و جمله‌های محبت‌آمیز، می‌نویسیم.

پ) خانه‌ی ما از مدرسه دور است. خانه‌ی شما به بازار نزدیک است.

کتاب را به دوستم دادم. کتاب را از دوستم گرفتم.

این جمله‌ها را کامل کن:

مسابقه‌ی فوتبال را ..... تیم مقابل بردیم. مسابقه‌ی فوتبال را ..... تیم مقابل باختیم.

دوچرخه سواری را ..... دوستم یاد گرفتم. دوچرخه سواری را ..... دوستم یاد دادم.

### گفت و شنود

۱. چرا باید به نامه‌ی دیگران پاسخ بدهیم؟
۲. هنگام نوشتن نامه، چه نکته‌هایی را باید رعایت کنیم؟
۳. از نامه‌نگاری در چه مواردی استفاده می‌شود؟
۴. ....





## فعالیت‌های ویژه

۱. اگر بخواهید نامه‌ای به خانواده‌تان بفرستید، در آن چه می‌نویسید؟
۲. به کمک هم کلاسی‌هایتان، سرگذشت یک نامه را در کلاس نمایش بده.





## کودکان حق دارند که ...

کودکان را دوست بدارید و با آنان مهربان باشید و اگر به آنان وعده دادید حتماً وفا کنید.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)

■ کودکان حق دارند با فرهنگ کشورهای دیگر آشنا شوند و با همی کودکان جهان، در زمینی صلح و دوستی همکاری کنند.

■ هر کودک حق دارد آزادانه فکر خود را به دیگران بگوید، بنویسد و از نظرهای دیگران بهره مند شود؛ به شرط آن که حقوق دیگران را محترم بشمارد.

■ هیچ کس حق ندارد کودکان را به کارهایی وادارد که مناسب سن آن ها نیست.

■ باید شرایط مناسبی ایجاد کرد که کودکان بتوانند محیط و طبیعت اطراف خود را بشناسند و برای حفظ محیط زیست خود تلاش کنند.

بخشی از پیمان جهانی حقوق کودک

می دانیم که کودکان سرمایه های اصلی هر کشورند. آنان آینده ی کشور خود را می سازند و سبب پیشرفت آن می شوند اما وقتی در کشوری جنگ می شود یا سیل به راه می افتد یا زلزله می آید، کودکان بیش تر از همه صدمه می بینند؛ زیرا نمی توانند به تنهایی، بارنج ها و مشکلات

مبارزه کنند. برای کمک به این کودکان آسیب دیده، سازمان های گوناگونی به وجود آمده اند که معروف ترین آن ها یونیسف نام دارد. یونیسف یک سازمان جهانی وابسته به سازمان ملل متحد است. این سازمان تلاش می کند تا کودکان محروم و عقب مانده، زندگی بهتری داشته باشند. اکنون







کودکان محروم جهان می پرسند که آیا سازمان ملل توانسته است وظایف خود را به خوبی انجام دهد؟ آیا به وعده های خود عمل کرده است؟

یکی دیگر از سازمان های مهم وابسته به سازمان ملل متحد، یونسکو نام دارد. یونسکو یک سازمان علمی، فرهنگی و تربیتی است.

در حال حاضر، بیش تر کشورهای جهان - از جمله ایران - عضو سازمان ملل متحدند. کشور ما ایران، همواره پیشتاز صلح و دوستی و همکاری با دیگر ملت ها بوده است.

این را هم بدانید که حدود هشت صد سال پیش، سعدی شیرازی، شاعر بزرگ ایرانی، ما را به همکاری، همدلی و هم دردی با دیگران دعوت کرده و این سروده ی او، اکنون زینت بخش سازمان ملل متحد است:

بني آدم اعضاي يك پيكرند      كه در آفرينش ز يك گوهرند  
 چو عضوي به درد آورد روزگار      دگر عضوها را نماند قرار

## فعالیت‌ها

### درک و دریافت

۱. چرا کودکان سرمایه‌های اصلی کشورها هستند؟
۲. چه عواملی کودکان را در مقابل حوادث، آسیب‌پذیرتر می‌کند؟
۳. پیام کلی دو بیت پایان درس چیست؟
۴. ....

### واژه‌آموزی

به کلمه‌های زیر توجه کن.

بهره‌مند = بهره + مند      امیدوار = امید + وار      ساختمان = ساخت + مان

کلمه‌های بالا از دو قسمت درست شده‌اند اما قسمت دوم آن‌ها به تنهایی به کار نمی‌رود و به کلمه‌ی دیگری اضافه می‌شود تا کلمه‌ی تازه‌ای با معنای تازه بسازد. حالا بگو سازمان، روزگار و آزادانه از چه قسمت‌هایی تشکیل شده‌اند؟

### نکته‌ها

- الف) به عبارت‌های زیر توجه کن.
- کودکان سرمایه‌های اصلی هر کشورند.
  - یکی دیگر از سازمان‌های .....
  - آمدم.
- کدام عبارت ناقص است؟ چرا؟
- درست فهمیدی! عبارت دوم چون فعل ندارد، ناقص است. هر جمله‌ای با «**فعل**»، کامل می‌شود. حالا با افزودن فعل به جمله‌های زیر، آن‌ها را کامل کن.
- دیروز با عمویم به گردش .....
- ما سلامتِ پدر و مادر خود را از خداوند .....

ب) چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار  
 هماهنگی پایان دو مصراع (= ار)، شعر را خوش آهنگ و زیبا کرده است. این هماهنگی را  
 «قافیه» می گویند و دو واژه‌ی «روزگار» و «قرار» کلمه‌های قافیه‌اند.

حالا کلمه‌های قافیه را در این دو بیت نظامی پیدا کن.

ای نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه کی کنم باز

\*\*\*

خدایا چنان کن سرانجام کار تو خشنود باشی و ما رستگار



۱. یک حکایت از رفتار پیامبر (ص) با کودکان را بگویید.
۲. اگر نماینده‌ی کودکان ایران در سازمان ملل باشی، چه کار می کنی؟
۳. دوست داری آینده‌ی کودکان دنیا چگونه باشد؟
۴. ....



۱. نام سه نویسنده یا شاعر کودکان و نوجوانان و یکی از کتاب‌های آنان را معرفی کن.
۲. با مراجعه به تقویم، بگو روز جهانی کودک چه روزی است؟
۳. به تصویرها نگاه کن و آن‌ها را نمایش بده.





با هم بخوانیم

## در چشم های مادر

در چشم های مادر  
صد دشت آفتابی  
صد کوهسارِ پَر برف  
صد آسمانِ آبی

در چشم های مادر  
خوبی و مهربانی

در چشم های مادر  
آواز باد و باران  
شادابی هزاران  
گلزار در بهاران

در چشم های مادر  
امید و شادمانی

محمد کیانوش



روان خوانی



## رفیق نیمه‌راه

یکی بود یکی نبود؛ غیر از خدا هیچ کس نبود. در زمان‌های بسیار قدیم دو دوست بودند که با هم زندگی می‌کردند. روزی آن دو تصمیم گرفتند به دور دنیا سفر کنند. وسایل سفر را آماده کردند و به راه افتادند. رفتند و رفتند تا به یک بیشه رسیدند. ناگهان چشمشان به خرس بزرگی افتاد که به طرف آن‌ها می‌آمد.

دوست اولی به دومی گفت:

– حالا با این خرس چه کنیم؟ الان می‌رسد و آرزوی جهان‌گردی را به دلمان می‌گذارد.

دومی در جواب گفت:

– اگر می‌دانستم چه کنم که این‌جا نمی‌ماندم و منتظر نمی‌شدم که خرس با آن هیکل بزرگش به من حمله کند.

بالاخره، دو دوست از ترس جانشان به سوی درختی دویدند. یکی از آن دو به سرعت از درخت بالارفت اما دومی چاق بود و نتوانست از درخت بالا برود. آن که در میان شاخه‌ها جای امنی داشت، رو به دوستش کرد و گفت:

– آن روزها که سهم بیش‌تری از غذا می‌خوردی، باید فکر این روزها را هم می‌کردی تا

این قدر چاق نشوی!

دومی با التماس گفت:



- دوست عزیز، حالا که وقت این حرف‌ها نیست؛ کمک کن من هم بالا بیایم. اگر دستم را بگیری و مرا بالا بکشی، از این به بعد، نصف غذایم را به تو می‌دهم.

دوست اولی که سعی می‌کرد خود را به شاخه‌های بالاتر برساند، گفت:  
- تو خیلی سنگینی و اگر به بالای درخت بیایی، می‌شکند و من هم گیر خرس می‌افتم.  
دومی گفت:

- پس به من کمک نمی‌کنی تا نجات پیدا کنم؟  
اولی با خنده گفت:

- چرا! زورداری با خرس مبارزه کن؛ من هم از این بالا تشویقت می‌کنم تا خرس را از بین ببری.

دومی که از کمک دوستش ناامید شده بود، به فکر چاره افتاد. با خود گفت:  
«اگر فرار کنم، خرس به دنبال من می‌آید. از این گذشته، مگر چه قدر می‌توانم فرار کنم بالاخره خسته می‌شوم.»

او درحالی که به دنبال راه چاره می‌گشت، ناگهان به یاد پدربزرگش که شکارچی باتجربه‌ای بود، افتاد. پدربزرگ گفته بود: خرس، به مرده کاری ندارد.







با یادآوری این موضوع، پای درخت دراز کشید و خودش را به مردن زد. چند لحظه بعد، خرس به بالای سر جوان رسید و سرش را نزدیک صورت او برد. همه جای صورتش را بو کرد اما وقتی دید جوان تکان نمی خورد، با بی‌اعتنایی راهش را کشید و رفت. چند دقیقه از رفتن خرس گذشته بود که دوست اول از بالای درخت گفت:

- خرس رفت؛ چرا بلند نمی شوی؟

دوست دوم وقتی مطمئن شد خرس رفته است، از جایش بلند شد و خدا را شکر کرد که زنده مانده است.

در این هنگام، دوست اول که سعی می کرد از درخت پایین بیاید، به دومی گفت:

- خرس وقتی سرش را کنار گوش تو آورد، چه گفت؟

دومی برای این که دوستش را ادب کند، جواب داد:

- گفت که هرگز با کسانی که در موقع بلا و مصیبت تو را تنها می گذارند و فقط رفیق روز شادی هستند، سفر نکن!

این را گفت و از همان جا برگشت و اولی را تنها گذاشت.



بچه‌های عزیز! دوست واقعی کسی است که در موقع ناراحتی و سختی، هرگز شما را تنها نگذارد. حضرت علی (ع) فرموده است: «دوست خوب را در روز سختی باید شناخت».